

متن پرسش

با سلام استاد عزیز: فکر نمی‌کنم، بتوان از کنار این سخنان دکتر سروش به سادگی گذشت که می‌گوید: «مقال مرثیه‌ای است برای جامعه‌ای که انقلاب خود را برای عدل و آزادی و بنام حسین و علی آغاز کرد و سپس کارش به اسلام فقاهتی رسید که جز زجر و زندان و تندخویی و ترشرویی در آن نبود و اسلام فقیهانه جا را بر اسلام عارفانه و حکیمانه تنگ کرد و اینک سرانجامی شوم‌تر یافته است و اسلام مداحانه تومار فقیهان را هم در نوردیده و مداحان بدل به هادیان و متفکران قوم شده‌اند. ... به تازگی فرمان رهبر جمهوری اسلامی گفته «مداحان» به تقویت بنیه فکری جوانان پردازند و دشمن را در جنگ روانی شکست دهند و نگذارند که «باور به اسلام و باور به کار آمدی نظام اسلامی» را از مردم بستانند. مداحان شعبان جعفری صفت (نه ذاکران محترم و مخلص مصائب اهل بیت رسول) که هیچگاه در جامعه دینی و در چشم مومنان حرمتی و منزلتی نداشتند، و در میانشان نانجیبان و فرومایگان کم نبودند و در نادانی و ناپاکی انگشت نما بودند و داستان‌های کژ رفتاری‌های اخلاقی‌شان بر سر زبان‌ها بود و در هیچ حال و هیچ جا هیچ کس حتی مسائل شرعی ساده را از آنان نمی‌پرسید، نمی‌دانم بخت مداحان باز شده یا بخت از ملت ما برگشته است که این هیچکسان، کسی شده‌اند و دستگیری جوانان را بدست گرفته‌اند. هرچه هست «خواب گربه موش را گستاخ کرد». وای بر روحانیت خاموش. وای بر دانشگاه خاموش. وای بر فرهنگستان خاموش. بطالانی چون ازغدی و پناهیان و انصاریان و رشاد و... بس نبودند که حالا طبالانی چون ارضی و کریمی و حدادیان و... هم از راه رسیده‌اند تا به توصیه رهبری قدر ببینند و بر صدر بنشینند و دین و هنر و فرهنگ را به سخره بگیرند و به ارشاد خلاق پردازند و جواب شبهات غربیان را بدهند و غبار ناباوری را از جان جوانان بیفشانند!» استاد عزیز با این که سروش در سخنان خود بی‌انصافی‌های فراوانی کرده است که بنده به خود اجازه نمی‌دهم آن‌ها را بیان کنم و همین اندازه هم که سخنان او را بیان کردم، از خود شرمندهام، ولی وقتی در غیاب تفکر، از گوش سپردن به سخن یکدیگر عاجزیم و به جای تفکر، معارضه می‌کنیم و با چماق جدل و طبع جاهلانه و ذوق بی‌هنری، چهره‌ی زشت خود را با نام عزیز اسلام تزئین می‌کنیم، باید بدانیم که تکریم اندیشه در پشت پرده، به کارهای ما خواهد خندید. دکتر سروش در رابطه با پیامبر می‌گوید: این همان تجربه‌ای است که شاعران و عارفان دارند؛ هر چند پیامبر این را در سطح بالاتری تجربه می‌کنند. پیامبر درست مانند یک شاعر احساس می‌کند که نیرویی بیرونی او را در اختیار گرفته است. این الهام از «نفس پیامبر» می‌آید و نفس هر فردی الهی است. اما پیامبر با سایر اشخاص فرق دارد، از آن رو که او از الهی بودن این نفس آگاه شده است. او این وضع بالقوه را به

فعلیت رسانده است. نفس او با خدا یکی شده است. این اتحاد معنوی با خدا به معنای خدا شدن پیامبر نیست و این اتحادی است که محدود به «قد و قامت خود پیامبر» است. این اتحاد به اندازه بشریت است، نه به اندازه خدا. ... پیامبر، باز هم مانند یک شاعر، این الهام را به زبانی که خود می‌داند، و به سبکی که خود به آن اشراف دارد، و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می‌کند. استاد عزیز! راستی خود شما، تاکنون چقدر به نسبت شعر و وحی پرداخته اید؛ فارغ از نظر هر اندیشمند دیگر؟ دکتر سروش می‌گوید: شیعیان به هیچ وجه نباید خود را فرقه ای از فرقه های اسلامی بدانند و گمان کنند در برابر دیگران قرار دارند ما همه پیروان پیامبر هستیم و همه ما محمدی هستیم و اگر هم علوی هستیم بخاطر آنست که امتداد محمد را در علی می بینیم. استاد عزیز! کاش می توانستیم بفهمیم که دیگری هم "می تواند" "درست" بگوید. می‌گوید: «از دید من برندگان این عالم، عارفان بودند آقای خمینی عرفان را وارد سیاست کرد. من آن را نمی پسندم» به چند جمله ی نخست آقای سروش دقت کنید، آیا ما از همین جا، نقدهای اساسی و موثر در سیاست را از دست نداده ایم؟ چقدر مست می شوم وقتی با گوش سپردن به یک سخن، پیش داوری هایم نفی می شوند و دیگر می شوم. در تفکر مساله اصلا پذیرفتن و نپذیرفتن یک سخن نیست، مساله، گوش سپردن و نفی خود است که من فکر می کنم در مواجهه با آقای سروش، این حتی از جانب آقای داوری هم اتفاق نیافتاد؛ حتی در دوره ی متاخر فکری ایشان. باید به شیوه مواجهه ی اندیشمندانمان با یکدیگر بیشتر بیاندیشیم. دکتر عبدالکریم سروش می‌گوید: «دیانت را چرا بهانه خشونت کرده اید؟ گفته اید «اسلام تازیانه هم دارد» ولی آیا فقط تازیانه دارد؟ ... نه صدائی از مدارا در آن هست نه سیمائی از مرّوت، نه نقدی نه مطالبه ای، نه سؤالی نه محاسبه ای.» استاد عزیز! به نظر شما وقتش نرسیده به این سخنان توجه شود؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم:

عرض بنده آن است آیا روح انقلاب اسلامی که حضرت امام به صحنه آوردند این است که سروش می‌گوید؟ و یا طبیعی است که ما برای تحقق آن انقلاب با تنگناهای تاریخی و بعضاً با به حجاب رفتن آن آرمان‌ها روبه‌رویم. ولی آیا آن روحی از انقلاب اسلامی که در متن تاریخ امروز حاضر است و باید به آن نظر کرد و آن را از خود نمود، در سخنان آقای سروش به چشم می‌خورد؟

آقای سروش چیزهایی را به رهبری انقلاب نسبت می‌دهد که فضای رهنمودهای رهبری درست برعکس آن است. حتی آن وقتی که به مداحانی خاص، مسئولیت متذکرشدن و راهنمایی جوانان را می‌دهد؛ اشاره به روح و روحیه‌ای دارد که سخت ضد استکباری و معنویت‌گرا است. آیا این مداحان با صفت شعبان جعفری نظام شاهنشاهی قابل تطبیق‌اند که آقای سروش چنین تطبیقی را به میان

آورده است؟!

می‌بینید که همه‌ی مشکل سرش و امثال سرش، به هر بهانه‌ای شخص رهبری انقلاب است که همچون حکیمی بصیر با رهنمودهای الهی خود می‌خواهد به روش خاصی که مخصوص فرهنگ و تاریخ این ملت است، این ملت را از تنگناهای تاریخی ۲۰۰ ساله‌ی غرب‌زدگی خود عبور دهد.

ذاکران مخلص اهل‌البیت «علیهم‌السلام» که دکتر سرش مطرح می‌کند، کیانند که اگر امثال دکتر میثم مطیعی و یا جناب منصور ارضی این سالک و ارسته‌ی درس‌آموخته از مکتبِ عارفان، مداحان حکومتی‌اند و خود فروختگان دستگاه؟!

قضیه‌ای که ایشان در مورد پیامبر «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» می‌گویند که سبکِ فهم آن حضرت شاعرانه است و نه فیلسوفانه؛ در این حدّ نیست آن‌جایی که به صراحت ادعا می‌کند «پیامبر، گمان می‌برد که پیامبر است». در کلمات زیبا، پیچاندنِ سخن، اصلِ سخن را تغییر نمی‌دهد، عمده آن است که متوجه باشیم در دل این جملات زیبا ایشان به کجا اشاره می‌کند؟ به پیامبری که رسول خدا است؟ و یا به عارفی که به قول ایشان با خدا متحد شده است؟! در حالت دوم پای شریعت بر هوا است و هیچ تمدنی از طریق دین اسلام به صحنه نخواهد آمد.

کجای تشیع اصیل و کدام یک از علمای دین، علی «علیه‌السلام» را به جای حضرت محمد «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» نشانده‌اند؟! جز آن است که همه‌ی علمای شیعه سعی بر تقریب مذاهب دارند؟ علی «علیه‌السلام» در نگاه سرش، یک انسان بزرگ است و نه یک امام که باید جامعه‌ای بیرون از فرهنگ جاهلیتِ دیروز و مدرنیته‌ی امروز بسازد. بحث در اخلاق فردی نیست، بحث در ایجاد جامعه‌ای است که بتواند از سیطره‌ی مستکبران آزاد باشد.

دکتر سرش می‌گوید چرا امام، عرفان را وارد سیاست کرد؟ این یعنی یک تمدن‌سازی منهای عرفان. آیا امام، عرفانی را وارد سیاست کرد که پای مرید و مرادی در میان باشد؟! و یا با حفظ حریم آزادی انسان‌ها در انتخاب سرنوشت خود، روح عرفانی فهم انسان متعالی را در چنین تمدنی متذکر شد.

امثال دکتر داوری در نسبت با سرش متوجه‌ی جایگاه و اشارات آن سخنان می‌شوند و نه توجه به صرفِ معنای جملات آقای سرش.

آیا با سخنان زیبای آقای سرش، انقلاب اسلامی بازخوانی می‌شود و یا به کلی در زیر پا قرار می‌گیرد و ما دالایی‌لامایی می‌شویم که به بهانه‌ی دوری از خشونت، گروگان آمریکایی هستیم که بتواند از این طریق با رقیب خود یعنی کشور چین مقابله کند؟! و البته این بدان معنا نیست که بنده انتقادهای اساسی نسبت به روند امور نداشته باشم و یا معتقد باشم ما در شرایطی هستیم که انتقادهای

دلسوزانه را می‌پذیریم؛ بحث بر سر آن است که مواظب باشیم جایگاه سخنان امثال آقای سروش را که اتفاقاً بنا دارد عوامل قوام تحقق تمدن اسلامی را نشانه رود، نادیده نگیریم! و این است حرف اساسی بنده، وگرنه بین نقد که از نان شب برای ما واجب‌تر است، با تخریبی نرم و ظاهرپسند تفاوت نمی‌گذاریم. موفق باشید